روایت عینی واقعه طبس از زبان اولین شاهد ماجرا

گلوله‌های شنی

فرخ نژاد–دانه های ریز گرد و خاک دست به دست هم دادند و همانند ارتشی از نیروهای مسلح مقابل تسلیحاتی که براساس برنامه ریزی های انجام شده از بهترین ها و برای کویر گزینش شده بود ایستادو تمام نقشه های دشمن را نقش برآب کرد.

برنامه ای که نیروهای نظامی پنتاگون ریخته بودند آنچنان حساب شده بود که پیروزی در این مقابله را حتمی می دانستند اما تنها چیزی که نیروهای تا بن مسلح این ارتش نادیده گرفته بودند برنامه ای بود که اراده خدا بر آن استوار بودو آن هم توفان کویر بود .

این بار ابابیل در صحرای طبس گرد و باد بود که نقش آفرینی کرد آن هم برای پاسداری از انقلابی که با ریخته شدن خون های زیادو تلاش های شبانه روزی نیروهای انقلابی جوانه زده بود.

صحبت از واقعه طبس وتوفان شن ۵ اردیبهشت سال ۵۹ در صحرای طبس است.

برای آشنایی بیشتر با چند و چون این ماجرا و حادثه بزرگ بسیار نوشته شده است و این بار پای صحبت های فردی نشستیم که به عنوان اولین نفر آن هم مسئول نیروهای ضربت کمیته انقلاب طبس در محل وقوع حادثه حاضر شد. ابتدا باید کمی برای شنیدن ماجرا به روزهای ابتدای سال ۵۹ برگشت، زمانی که «حسن شکیبی» به عنوان عضو کمیته انقلاب طبس هنوز در حال خدمات دهی به زلزله زدگان حادثه مهیب و خانمان برانداز این شهرستان بود.

صبح زود و هنگامی که هنوز اشعه های تابان خورشید بر پهنه آسمان قرار نگرفته بود او به نقطه دنج و خلوتی که تنها مادرش از آن خبر داشت رفت تا درس بخواند و هنوز چند کلمه ای نخوانده بود که مادر به مخفیگاه تنهایی اش آمد و او را صدا زد که آقای «اخوان صفار» رئیس کمیته انقلاب او را طلبیده و باید عازم ماموریتی شود. هر چند از حدود ۴۰ روز قبل هر شب رفت و آمد اشیای نورانی در آسمان کویر طبس گزارش شده بود و فردی با نام مستعار مهندس «زمانی» که خود را نماینده نخست وزیر معرفی می کرد شک ها را بیشتر کرده بود اما هیچ نمی دانست چه حادثه ای در راه است و دشمن چه نقشه ای در سر دارد.

در کتاب ۴۴۴ خاطرات، کارتر رئیس جمهور آمریکا هم عنوان کرده بود که ۴۰ روز قبل نیروهای جاسوسی پنتاگون در صحرای طبس مستقر شده بودند.

بعد از شنیدن حرف مادر بلافاصله کتاب را در گوشه ای رها کرد و خود را به نقطه ای که محل تجمع نیروهای انقلابی طبس بود رساند و بعد از او هم چهار نفر دیگر از اعضای کمیته از راه رسیدند که همین افراد هم همراه «حسن شکیبی» راهی صحرای طبس شدند. نام افرادی هم که با او همراه شدند «اکبر قاضی» که بعدها در جبهه شهید شد و «رحیمی» و «احمد حبیبی» که در جبهه های حق علیه باطل به درجه جانبازی نائل آمدند و «غلامی» راننده خودروی شرکت زغال سنگ بود.

• پاسگاه رباط خان در محاصره

وقتی به جلوی ژاندارمری سابق طبس که محل استقرار کمیته بودرسید «اخوان صفار» مسئول کمیته انقلاب از او خواست که هر چه سریع تر آماده شود زیرا پاسگاه رباط خان که در حدفاصل طبس و استان یزد قرار دارد در محاصره بود.

فاصله رباط خان هم تا شهر طبس ۱۲۰ کیلومتر بود و از آنجا تا محل انهدام هواپیماهای دشمن ۴۲ کیلومتر فاصله داشت. لحظه حرکت استیشن سیمرغی که واحد اکتشاف ذوب آهن طبس در اختیار این افراد قرار داده بود مسئول کمیته انقلاب طبس به «حسن شکیبی» می گوید: آقای« شکیبی» شما مسئول گروه ضربت هستید و این موضوع را هم باید یادآور شوم که پاسگاه رباط خان در محاصره نیست و شما با هواپیماهای جنگنده در صحرای طبس طرف هستید. تا این حرف را می شنود به راننده استیشن می گوید حرکت کن.

همراه گروه ضربت کمیته انقلاب طبس یک گروه از ژاندارمری هم به محل حادثه اعزام می شوند اما چون وسیله ای که گروه ژاندارمری در اختیار داشت خیلی برای جاده های کویری مناسب نبود عقب تر از گروه ضربت حرکت می کرد و حدود ۲ ساعت بعد آن هم با سرعت زیاد با وجود جاده خیلی خراب به محل حادثه رسید. چون پاسگاه رباط خان در کنار جاده قرار داشت از سربازی که دم در پاسگاه ایستاده بود پرسید خبر خاصی ندارد که او گفت نه. موضوع دیگر این که فرمانده پاسگاه مخالف انقلاب بود و جزو نیروهای جاسوسی آمریکا به حساب می آمد.

وقتی به محل حادثه می رسند و از تپه ای که کنار آب انباری که در آنجا قرار دارد بالا می روند ۵ دستگاه هلی کوپتر و دو دستگاه هواپیما را در حال سوختن می بینند.

بعلاوه یک دستگاه هلی کوپتر هم روشن بود که بعد متوجه شدند آن طور که کارتر گفته بود تا زمانی که بنی صدر دستور بمباران را داد با پنتاگون مرکز جنگ آمریکا در ارتباط بود. یعنی وقتی گروه ضربت برای بازرسی به منطقه رسید تمام حرکات آن ها زیر نظر ماهواره بود و آن ها هم بی خبر از همه چیز.

احتمال هایی در آن بی خبری به ذهن مسئول گروه ضربت می آمد زیرا از بقیه افراد سیاسی تر و جزو دانشجویان پیرو خط امام(ره) به حساب می آمد و آن این بود که چون آن زمان شوروی به افغانستان حمله و این کشور را تسخیر کرده بود و به علاوه شب قبل هم طبس توفانی بود به احتمال زیاد اسکادران های این کشور در توفان گیر کردند و در طبس نشستند.

وقتی به محل حادثه می رسد از همراهان می خواهد که پشت تپه بمانند تا او برای بررسی وضعیت هلی کوپتر روشن به محل حادثه برود.

هوا روشن شده بود و از همان دور هم دیده می شد که درهای سمت جلو و کمک خلبان دیگر هلی کوپترها هم باز است حتی برق فشنگ های سلاح نو کالیبر ۵۰ هم چشم را می آزرد.

اطراف هم پر بود از تجهیزات و تورهای استتاری که روی اثاث ها کشیده بودند. همچنین کپسول های بزرگی هم در آنجا به چشم می خورد که به احتمال زیاد به صورت تله انفجاری به یکدیگر متصل شده بود.

آنچه در ذهنش می گذشت این بود که باید دل را به دریا بزند و خودش برود با روس ها صحبت کند و اطلاعات به دست آورد. حتی ممکن بود او را دستگیر کنند و بکشند اما بالاخره سر در می آورد موضوع از چه قرار است. از طرف دیگر افراد همراه او هم متوجه می شدند که در داخل هلی کوپترها و هواپیماها فردی حضور دارد یا خیر. همراهان که به هیچ وجه نمی دانستند در این صحرای بی در و پیکر چه خبر است از «شکیبی» می خواستند که تنها نرود اما او به همراهان می گفت چاره ای نیست باید یک نفر جانش را بدهد تا متوجه شویم نیروهای متخاصم چه کسانی هستند و برای چه منظوری آمده اند.

• شجاعت راننده استیشن

اما راننده استیشن از خود شجاعت به خرج می دهد و از مسئول گروه ضربت می خواهد با یکدیگر و به وسیله خودرو گشتی در اطراف هواپیماها و هلی کوپترها بزنند و وقتی این کار را انجام می دهند هیچ عکس العمل و تیراندازی را به سمت خود مشاهده نمی کنند. بعد از راننده می خواهد پشت تپه ای توقف کند و او خودش به تنهایی برای شناسایی زمینی اقدام کند.

بعلاوه از پاسگاه های پشت بادام یزد و رباط خان طبس هم می خواهد که به هیچ فردی به جز نیروهای نظامی اجازه ورود به این منطقه را ندهند.

هر چند که در این منطقه کویری عبور و مرور خیلی کم بود و شاید هر دو ساعت یک خودروی سنگین یا یک دستگاه اتوبوس رد می شد.

• گروگان گیری

به این جای خاطرات آن روز که می رسد از اتوبوسی که از یزد به سمت مشهد حرکت می کرده و توسط نیروهای متخاصم متوقف شده یادی می کند. وقتی خود را به نقطه وقوع حادثه می رساند می بیند که نیروهای متخاصم آمریکایی در میان آتشی که خود به پا کرده اند و حدود ۸ تا ۹ نفر بودند می سوزند.

بعلاوه چون هواپیماهای آمریکا پر از مهمات بود هر چقدر هوا گرم تر می شد شاهد انفجارهای بیشتری هم بودیم به همین دلیل خیلی نمی شد به هواپیماها و تجهیزات به جامانده نزدیک شد.

بعد از آن به سوی همراهان باز می گردد و از آن ها می خواهد هر فردی دلش می خواهد با او همراه شود تا به ادامه بررسی ها بپردازد که همه همراهان با جان و دل با «حسن شکیبی» همراه می شوند و قدم زنان از سیم های برق و امکانات و تجهیزاتی که آمریکایی ها برای فرود اضطراری و... آماده کرده بودند می گذرند و گشتی در اطراف هواپیماها و هلی کوپترهای به جا مانده می زنند و به محض این که سر جنازه های نیروهای متخاصم می رسند چند جنگنده منطقه را بمباران می کنند.

بعد متوجه می شوند که فرمانده نیروی هوایی ارتش که از نفوذی ها بوده به دستور بنی صدر به نیروهای خودی حمله کرده است.

• ۱۵ تلفن گرام

موضوع قابل تامل این است که او حدود ۱۴ تا ۱۵ تلفن گرام به نیروهای نظامی از پاسگاه دیهوک که در فاصله ۴۲ کیلومتری محل حادثه قرار داشت ارسال می کند و می گوید: هیچ فرد خارجی و اجنبی در منطقه نیست و منطقه در حفاظت نیروهای خودی است، به جنگنده ها دستور دهید بمباران نکنند. آن طور که «شکیبی» می گوید: چند سال قبل که به پاسگاه دیهوک می رود هنوز تلفن گرام های آن زمانش در بایگانی پاسگاه موجود بوده است.

چند دفعه او و همراهانش بعد از فروکش کردن تیراندازی جنگنده های خودی دوباره برای بیرون کشیدن جنازه ها نزدیک هواپیماها می روند که به محض نزدیک شدن از سوی جنگنده ها مورد حمله قرار می گیرند.

خورشید به نیمه آسمان که می رسد «شکیبی» نیروها را آزاد کرده و به صورت اضطرار تیمم می کند و با اسلحه پر در کنار خود شروع می کند به نماز خواندن و همین که به رکوع می رود صدای غرش هواپیماهای خودی بلند می شود و احساس می کند می خواهند از پشت سر به او تیراندازی کنند که نماز را می شکند و شروع به تیراندازی می کند که جنگنده اوج گرفته و از بالای سرش کنار می رود.

بعد از این ماجرا نیروهای ژاندارمری که در محل بودند به نیروهای نظامی و کمیته انقلاب طبس گزارش کرده بودند که «شکیبی» به سمت جنگنده های ایرانی تیراندازی کرده است و آنجا او در پاسخ می گوید: ۱۵ بار از صبح تا ظهر تلفن گرام زدم و اطلاع دادم که هیچ فرد غریبه و اجنبی در محل نیست و همین گزارش سبب شد تا اسلحه مسئول گروه ضربت را بگیرند اما یکی از همراهان گروه برای این که از نظر روحی لطمه ای به او وارد نشود اسلحه اش را به وی می دهد.

بعلاوه او متذکر می شود از کجا باید تشخیص داد در نقطه ای که نه بی سیم و نه رادیو می گیرد جنگنده ها ایرانی اند یا خارجی اما زمانی که نیروهایی از کمیته و دیگر نهادها آمدند متوجه شدم که جنگنده ها ایرانی هستند و هواپیماهایی هم که سقوط کردند آمریکایی هستند.

• ماجرای نماینده نخست وزیر

اما نکته جالب تر این ماجرا آن جاست که در این گیر ودار سر و کله مهندس «زمانی» نماینده نخست وزیر با یک پیکان در صحرای طبس پیدا می شود در حالی که برای جاسوسی و سرو گوش آب دادن به محل آمده بود. هر چند که این نماینده نخست وزیر از ۴۰ روز قبل در طبس دیده شده بود و نیروهای انقلابی به رفتار و کردار او مشکوک شده بودند.

وقتی این نیروی نفوذی به محل وقوع حادثه می رسد از «حسن شکیبی» به عنوان مسئول گروه ضربت می خواهد تا به او اجازه دهد از نزدیک موضوع را بررسی کند که او هم اجازه نمی دهد قدم از قدم بردارد و نامه و حکم از نخست وزیر برای ورود به منطقه می خواهد که چون هیچ مدرکی نداشته دست از پا درازتر مجبور به ترک محل می شود.

اولین فرد حاضر شده در محل حادثه طبس از زبان مسئول کمیته انقلاب شهرستان می گوید: بعد از این که مهندس «زمانی» تیرش به سنگ می خورد به دکه تلفن های همگانی در شهر طبس می رود و موضوع را به بالادستی هایش اطلاع می دهد و از آن ها می خواهد هواپیما را بمباران کنند تا هیچ سندی دست ایرانی ها و نیروهای انقلابی نیفتد. عملیات بازرسی از منطقه تا شب ادامه داشت که ۳۵۰ نفر با مسلسل و تیربار از سپاه تربت حیدریه، کرمان، فردوس، گناباد و کاشمر به منطقه آمدند و کل منطقه را محاصره کردند و «حسن شکیبی» هم سرپرستی تمام نیروها را برعهده گرفت.

مسئله ای که او به آن اشاره می کند این است که در بین نیروهای نظامی که به منطقه آمده بودند افراد نفوذی هم حضور داشتند از جمله فرمانده لشکر ۷۷ ارتش خراسان که بعد از اطلاع رسانی او، دقیقا یک ربع به هفت شب از سوی نیروهای خودی هواپیماهای دشمن بمباران شد و ساعت هفت هم وقتی رادیو را گرفتیم «بنی صدر» رئیس جمهور اعلام کرد: هواپیماهای جمهوری اسلامی جنگنده های متجاوز آمریکایی را در کویر بمباران کردند این در حالی بود که نه متجاوز آمریکایی در منطقه حضور داشت و نه نقطه ای هم که واقعه طبس رخ داد نقطه مرزی بود.

بعلاوه آن چه از این ماجرا برمی آید معلوم است که در آن زمان چه نفوذی در ایران وجود داشته است و به فرمایش امام خمینی(ره) خدا در این ماجرا خواست که آن ها را رسوا کند.

• روز بعد از ماجرا

روز ششم اردیبهشت خبرنگاران و عکاسان هم خود را به منطقه رساندند و با «حسن شکیبی» به عنوان اولین فرد حاضر در محل حادثه مصاحبه کردند که او هم همه ماجرا را گفت و پرده از بسیاری کارها برداشت اما چون صدا و سیما تحت نفوذ بنی صدر بود مصاحبه هایش پخش نشد و به گفته وی به طور حتم هنوز این مصاحبه ها در آرشیو صدا و سیما وجود دارد.

در پایان هم می گوید : هیچ خدشه ای به محاسبات نیروهای نظامی آمریکایی در این جریان وارد نیست اما تنها چیزی که آن ها در نظر نگرفته بودند فقط خدا بود و شاید در نظر نگرفتن همین عنصر بزرگ سبب شد تا توفان شن آن ها را از پای درآورد و نقشه هایشان نقش برآب شود.

هر چند تاکنون از نهادها و ارگان های مختلف باوی در مورد این ماجرا به گفتگو نشسته اند اما هیچ یک از گفته های او را در قالب کتابی منتشر نکرده اند.

«حسن شکیبی» براساس شناسنامه متولد سال ۳۸ است اما سنش یک سال بزرگتر از شناسنامه اش است. پدر و مادرش یزدی هستند اما خود او در طبس متولد شده و دوران دبیرستان را هم در مشهد گذرانده است. بعد از واقعه طبس حدود دو سال مسئول ستاد آموزش کشور بود و بعد هم به عنوان مسئول بسیج شمال شرق کشور منصوب شد و آخرین سمتش هم مسئول ستاد آموزش بسیج کشور بود که بعد از ۱۸ سال به دلیل شدت جراحات در جبهه های حق علیه باطل از بسیج بیرون آمد و مشغول اجرای پروژه های اقتصادی شد طوری که تاکنون کارهای مهندسی و ساخت و ساز ۳۰ شرکت را مدیریت کرده است.

در حال حاضر هم در کنار نویسندگی، ضبط برنامه های مستند و... چند هکتار نخل و دیگر میوه های گرمسیری را در زادگاهش طبس پرورش می دهد.

روایتی از لحظه شهادت «منتظر قائم»

فرخ نژاد–آن دیوار سیاه که ته بیابان می بینید گردبادی سهمگین است که تا ۲۰ دقیقه یا نیم ساعت دیگر به نقطه ای که اکنون ایستاده اید می رسد و همه شما زیر خاک رفته و شاید هم برای شما اتفاقی بیفتد. با این حرف دهان همه باز می ماند که چرا این حرف را می زند.

دلیلش هم برای حرفی که گفته این است چون پدرش کشاورز است و خودش هم فرزند کویر با آب و هوای بیابان به خوبی آشناست.

او می گوید: همه محل حادثه را ترک کنید و من تنها اینجا می مانم تا مراقب باشم فردی از سمت یزد به محل وقوع حادثه نزدیک نشود.

بعلاوه می دانم چگونه از خود در مقابل این توفان سهمگین و این مهمان همیشگی بیابان محافظت کنم. با این حرف او همه با وسایل نقلیه ای که آمده اند باز می گردند و عده ای هم خود را به نقاط امن می رسانند.

در همان لحظه که نیروهای نظامی و انقلابی محل وقوع حادثه طبس را ترک می کنند می بینند یک استیشن سورمه ای رنگ از سمت یزد به محل حادثه نزدیک می شود . ۴ پاسدار داخل خودرو هستند اما خودشان را معرفی نمی کنند. بعد متوجه می شود که او «محمد منتظر قائم» فرمانده سپاه یزد و یکی از مبارزین و افراد انقلابی است.

این ها قسمتی از صحبت های «حسن شکیبی» فرمانده نیروی ضربت کمیته انقلاب طبس است که به عنوان اولین فرد در واقعه طبس حاضر شد تا به بررسی موضوع بپردازد.

بعد از آشنایی با منتظر قائم از وی می خواهد آنچه از صبح در این صحرا دیده و اتفاق افتاده را تعریف کند که او هم خلاصه ای از ماجرا را باز گو می کند.

به علاوه این موضوع را متذکر می شود که از سوی جنگنده های خودی ممکن است هر لحظه مورد

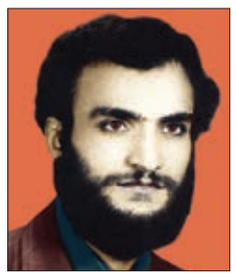

حمله قرار بگیرم و توفان هم امکان دارد خود را به نقطه ای که ایستاده ایم برساند.

«منتظر قائم» از او می خواهد سوار خودروی آن ها شده و به سمت طبس یعنی محل وقوع حادثه حرکت کنند. وقتی سوار خودرو می شود و چشمش به اسلحه هایی که این افراد به همراه دارند می افتد خیلی خوشحال می شود.

«منتظر قائم» به «حسن شکیبی» می گوید: می خواهم بروم داخل هواپیماها که او می گوید: اگر این کار را انجام بدهی جنگنده ها به تو حمله خواهند کرد زیرا از صبح چند دفعه ما می خواستیم این کار را انجام دهیم اما جنگنده های خودی اجازه نمی دهند. او می گفت: اشکالی ندارد باید هر طور شده به داخل هواپیماها رفته و اسناد را خارج کنم.

وقتی به محل وقوع حادثه نزدیک شدم یک بسته اسکناس دیدم و زمانی که گوشه آن را پاره کردم متوجه شدم تمام پول ها نو است اما چون اطلاعات «منتظر قائم» از من بیشتر بود تا پول ها را دید گفت تقلبی است. همه آن پول ها اسکناس هزار تومانی بود که در آن زمان خیلی ارزش داشت.

یعنی آمریکایی ها فکر همه جا را کرده بودند و حتی با خود از آنجا پول هم آورده بودند.

«منتظر قائم» به سرعت به داخل هلی کوپتر رفت و بلافاصله هم دکمه بالای پیراهنش را باز کرد و هر سندی را که برمی داشت داخل پیراهنش می انداخت. چون هوا توفانی بود فکر می کردیم شب شده اما وقتی توفان فروکش کرد متوجه شدیم که هنوز خورشید غروب نکرده و هوا روشن است در همین لحظه یکی از هواپیماهای خودی به سمت ما شیرجه زد و شروع به شلیک کرد که من به سمت قنویی که در کنار جاده های خاکی راهسازی بود حرکت و در آن جا شیرجه زدم و فقط بعضی ها موجی شدند اما نیروهایی که از یزد آمده بودند به شدت زخمی شدند و منتظر قائم هم شهید شد.

من که از همه سالم تر بودم از راننده استیشن یزد خواستم که سوئیچ خودرو را به من بدهد اما راننده نیروهای یزدی با این که زخمی شده بود خودش سوار خودرو شد و به سمت طبس حرکت کردیم یعنی مجروحان را گذاشتیم چون پیدا نمی شدند.

هنوز هزار متر بیشتر دور نشده بودیم که دیدیم یک جنگنده به سمت ما می آید، شهادتین را گفته و اسلحه را به سمت جنگنده نشانه رفتیم.

هواپیما از بالای سر ما رد شد و بمبش به زمین خورد و خودش رفت بالا. من به راننده گفتم توقف کند و دیدیم یک جیپ آمریکایی پشت سرما می آید. مشکوک شدیم چون قرار نبود هیچ خودرویی در منطقه تردد کند. اما وقتی نزدیک تر شد متوجه شدیم یکی از مجروحان یزدی است که بلافاصله با سیمرغ برگشتیم تا بقیه را پیدا کنیم.

جنازه شهید «منتظر قائم» به طور کامل زیر خاک رفته و دستش هم قطع شده بود که رفتم از نقطه دیگر مچ دستش را پیدا کردم و بعد از آن یک خودرو از طبس آمد و جنازه شهید را به طبس منتقل کردند و از آنجا به یزد بردند.

تکمیل موزه عبرت منتظر تامین اعتبار

رنجبر–۴ سال از زمان واگذاری محل وقوع واقعه طبس از استان یزد به اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس خراسان جنوبی می گذرد اما هنوز موزه عبرت صحرای طبس تکمیل نشده زیرا نیاز به اعتبار دارد و زیرساخت های لازم هم برای آن در این مکان تامین نشده است.

مدیر کل بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان به خبرنگار ما گفت: تکمیل موزه عبرت نیاز به تامین ۳ میلیارد تومان اعتبار دارد.

سرهنگ «قاسمی» با بیان اینکه تاکنون ۴ میلیارد تومان برای ساخت مسجد شکر و موزه عبرت هزینه شده است افزود: این مجموعه شامل تالار اسناد، بخش رفاهی و سایت روباز می شود.

به گفته وی برنامه تکمیل موزه با توجه به تزریق کند اعتبارات پیشرفتی نداشته است به علاوه مشکل تامین زیرساخت های آب و برق هم اگر چه برای آن

جلساتی در استانداری برگزار شد اما به قوت خود باقی مانده است.

بعلاوه قرار بود سال ۹۶ برای ادامه اجرای این پروژه اعتبار گذاشته شود اما هنوز خبری نیست.

وی با اشاره به مشکل نبود برق ادامه داد: برق فعلی توسط راه آهن تامین می شود که ضعیف و ناپایدار است. همچنین آب هم توسط شرکت آب و فاضلاب طبس به وسیله تانکر تامین می شود.

به نظر می رسد با گذشت بیش از سه دهه از معجزه صحرای طبس توجهی به این نیاز مهم یعنی معرفی و یادآوری این حادثه در قالب ایجاد یک موزه در ابعاد وسیع نشده است و متأسفانه در مورد ماجرای حمله به طبس برخی ناملایمات موجب شده تا موزه (موزه عبرت و استکبارستیزی) بعد از ۴ سال به سرانجام نرسد. اگر چه بر اساس آمار سالانه بیش از ۲۰۰ هزار مسافر برای تماشای محل شکست آمریکا به این منطقه سفر می کنند اما از کمبود زیرساخت ها شکایت دارند و با وجود تلاش های زیاد اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس خراسان جنوبی برای تامین این زیرساخت ها، به دلیل بی توجهی و حمایت نکردن برخی دستگاه های اجرایی، این موضوع بی نتیجه مانده است.